

یکی از ابواب مهم در معارف دینی ما، توبه و بازگشت به سوی خداست که البته این موضوع در تمام ادیان ابراهیمی و در بین تمام یکتاپرستان وجود دارد. توبه به معنای بازگشت بنده به سوی خدا؛ از اصطلاحات پرتکرار در قرآن و روایات است. قرآن کریم در ۶۹ آیه به موضوع توبه اشاره کرده است و با بیان محبت الهی درباره توبه‌کنندگان، مردم را به توبه نصح دعوت می‌کند. در احادیث نیز بر جایگاه و اهمیت توبه، تأکید و تأخیر در انجام آن نهی شده است.

در بخش دیگری از احادیث، با تقسیم‌گناهان به «حق‌اللهی» و «حق‌الناسی»، راه‌های توبه از اقسام گناهان بیان شده است که البته العفو گفتن و استغفار کردن، راه توبه از گناهانی است که حق... است و در مورد حق‌الناس نیز تا انسان حقوق ازبین برده مردم را برنگرداند، نمی‌تواند توبه کند.

توبه درجاتی دارد که پایین‌ترین مرتبه آن، توبه از گناهان است. درجات بالاتر آن، توبه از غفلت، توبه از توجه به غیر خدا، و توبه از مشاهده غیر حق تعالی است. حضرت امیرمؤمنان^ع در حدیث متواتر و مشهور می‌فرماید: «فَاعْمَلُوا أَنْتُمْ فِي تَقِيَسِ الْبَقَاءِ وَالضُّخْفِ مُتَشَوِّهَةً وَالتَّوْبَةِ مُنْشَوِّطَةً وَ الْمَذِيَّةُ يُذْعَى وَ الْكُفَى يُرْجَى قَبْلَ أَنْ يَخْتَمَدَ الْعَمَلُ وَ يَنْقَطِعَ الْمَهْلُ وَ يَنْقَضِيَ الْأَجَلُ» و مردم را خطاب می‌کند که بدانید اکنون که نفس شما در جریان است، شما یک انسان زنده و پره‌مند از حیات، محسوب می‌شوید که نامه اعمال و دفتر کارهایش هنوز باز است.

بنابراین قبل از هرچیز، باید فکری به حال خود بکنید پیش از آنکه درهای توبه به روی شما بسته و سرنوشت اعمال‌تان مشخص شود. درواقع حضرت می‌فرماید درهای توبه هنوز به روی همه شما باز است و اگر انسان مرتکب خطا، معصیت و گناهی شده باشد، بازهم باکی نیست؛ زیرا می‌تواند به آغوش پروردگارش بازگردد. فرصت این توبه تا زمانی که انسان زنده است، فراهم می‌ماند. اما زمانی که اجل فرا برسد، این فرصت از انسان سلب می‌شود.

آن زمان درهای توبه بسته است و دیگر به هیچ‌وجه نمی‌توان برنامه گذشته را جبران کرد و به آغوش رب بازگشت. یکی از اموری که معمولاً انسان‌ها درمورد آن دچار تسویف می‌شوند، یعنی مدام آن را به فردا موکول می‌کنند، توبه است و این امر از حیل‌های شیطان است؛ زیرا شاید فردایی نباشد که در آن انسان، موفق به توبه و بازگشت به سوی خداوند بشود، همچنان‌که در احادیث ما آمده است هر دفعه که نماز می‌خوانی، بگواین نماز آخر من است و قدر این نماز و این گفت‌وگو با خداوند را بدان و از این فرصت برای توبه و انابه به‌سوی پروردگار نهایت استفاده را ببر. نکته بعدی درمورد فردی که می‌گوید شاید بعد‌ها از این گناه توبه کنم، این موضوع مهم است که خدای بزرگ در آیه ۱۰ سوره روم درباره آن، این‌گونه صحبت کرده است: «وَمَنْ كَانَ عَاقِبَةُ الذِّينِ أَشْأَاءُ وَاللَّوْاِئِلُ أَنْ كُذِّبُوا بِآيَاتِ... وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ؛ سرانجام کار آنان که بسیار به اعمال زشت و کردار بد پرداختند، این شد که آیات خدا را تکذیب و تمسخر کردند زیرا معصیت، دل را تاریک کند و چون بسیار شود، به ظلمت کفر انجامد)»

این دقیقاً همان امید شیطان درباره به آینده موکول کردن توبه است. برخلاف دستور خداوند که می‌گوید توبه از گناه، واجب فوری است و در روایاتی آمده است که خداوند به فرشتگان دستور می‌دهد گناهان را ننویسند تا ساعتی شاید بنده گنهکار توبه کند، زیرا وقتی این گناهان روی هم انبار شود، نور ایمان را کم‌کم در دل انسان از بین می‌برد و کار به جایی می‌رسد که انسان دیگر انگیزه توبه و بازگشت به سوی خداوند را ندارد. از خداوند می‌خواهیم که همه ما را اهل توبه و انابه و بازگشت به‌سوی خودش قرار بدهد. ان‌شاء...!



برگرفته از خطبه‌های نمازجمعه مشهد
تنظیم: حجت‌الاسلام والمسلمین حسین ابراهیمی

بپرس و بدان

حکم اشیای پیدا شده

در این ستون به پرسش‌های شما درباره حکم مسائل مختلف از نظر شرعی پاسخ خواهیم داد. شما مخاطبان گرامی می‌توانید پرسش‌های خود را به شماره پیامک ۰۲۲۸۹۳۰۰ با ما در میان بگذارید.



● سؤال: بنده چند وقت پیش در باغچه حیاط منزل، گودالی به عمق یک متر کندم و در زیر خاک، انگشتر عقیقی یافت‌م. آیا من صاحب این انگشتر می‌شوم؟ آیا نماز خواندن با این انگشتر اشکال ندارد؟

- پاسخ اجمالی: چنین مالی، حکم لقطه (مال پیدا شده) را دارد، پس اگر مال پیدا شده متعلق به مالکان قبلی آن خانه نباشد و امیدی نیز به یافتن صاحب آن نیست، باید خود آن وسیله یا قیمت آن را به فقیر صدقه داد، مگر آنکه از عتیقه جات و اشیای بسیار قدیمی باشد که در این صورت باید طبق مقررات کشوری عمل شود.
- آیت...العظمی خامنه‌ای:

پس از اطلاع‌رسانی به ساکنان قبلی، اگر از پیدا کردن صاحب آن مأیوس شدید، به فقیر بدهید.

- آیت...العظمی شبیری زنجانی:
- اگر از اشیای قدیمی نباشد، چنانچه احتمال دهید مال کسی است که قبلاً مالک زمین بوده، باید به او اطلاع دهید و چنانچه بگوید مال من است، آن را به او بدهید. همچنین اگر احتمال دهید مال یکی از کسانی است که با این زمین سروکار داشته‌اند، مانند فرزند و خدمتکار مالک پیشین، اگر مالک پیشین و هیچ‌یک از کسانی که با این زمین سروکار داشته است، نگویند که این مال آن هاست، باید به کسی که پیش از آن مالک زمین بوده و کسانی که در زمان او با زمین سروکار داشته‌اند، اطلاع دهید و به همین ترتیب به تمام مالکان پیشین و کسانی که با زمین سروکار داشته‌اند، اطلاع دهید. اگر هیچ‌یک نگویند که مال آن هاست، چنانچه نشانه‌ای ندارد که به‌واسطه آن بتوانید مالک‌ش را پیدا کنید یا آن را در جایی پیدا کرده‌اید که معلوم است به‌واسطه اعلان صاحب آن یافت نمی‌شود، یا قبل از گذشت یک سال از پیدا کردن صاحب آن مأیوس شوید، باید خود آن یا قیمتش را با اجازه شرع صدقه دهید.- آیت...العظمی صافی گلپایگانی^ق:

چنانچه احتمال دهد مالک آن، صاحبان قبل این زمین باشند، باید به صاحبان قبل تعریف شود. اگر نشناسد، به فقیر غریب‌د بدهد.



۲۳شنبه
۱۳ بهمن ۱۴۰۲
شماره ۲۴۵

۱۴



چند روایت کوتاه از سفر به سرزمینی که پیامبر خاتم^ص در آن زیست به بهانه سالروز مبعث ایشان در روزهای آتی

مدینه؛ شهری که در آن ستاره چیدم

نازلی مروت! گاهی ما انتخاب نمی‌کنیم، انتخاب می‌شویم؛ مثل یک دعوت. هر دعوت قصه‌ای دارد. می‌خواهم از دعوتی ناخواسته برای شما روایت کنم؛ قصه دعوت و سفرم به سرزمین ناشناخته‌ها. چشم‌هایم را می‌بندم و مثل دنیای خیالی کودکی به گذشته سفر می‌کنم؛ سفر به دنیایی که تصور حضور در آن را نداشتم؛ سرزمین وحی. قصدی برای سفر به سرزمین وحی نداشتم. شاید فکر می‌کردم هنوز جوانم و فرصت دارم تا در سنین میان‌سالی و شاید کهنسالی عازم حج شوم، اما وقتی قرار است دعوت شوی، نه خواست و تردید تو مهم است نه پروپیمان بودن حساب بانکی ات. ماجرای سفر من هم یک دعوت بود؛ دعوتی که بیش از شوق دیدار کعبه، ذوق زیارت بارگاه رسول خاتم^ص و قبر بی‌نشان مادر سادات^ص، مرا به عربستان و حجاز کشاند. درحالی‌که آن روزها قصد سفر به تاجیکستان را داشتم. مادرم از سفر حج بازگشته و مراسمی برای تجدید دیدار بستگان برگزار شده بود. روحانی سخنران مراسم مادر از اهمیت حج می‌گفت؛ از اهمیت جمع شدن امت پیامبر^ص گرد کعبه و... تا اینکه به مدینه رسید و اما مدینه و قصه مدینه...

دعوت بی‌نوبت



می‌خواستم نوروز «دوشنبه» را ببینم، اما از سفر به خجند و دوشنبه، دل کنده بودم. پس انداز سفر به تاجیکستان را برای ثبت‌نام حج واریز کردم. بهمن‌ماه بود و فرصت برای ثبت‌نام اندک. یادم می‌آید زمان محدودی برای ثبت‌نام عمره اعلام شده بود و من هم باید تصمیم می‌گرفتم و گرفتم. آن روزها کارت بانکی و حساب الکترونیک در کار نبود. باید برای دریافت وجه نقد با دفترچه و مدرک شناسایی، ساعتی در بانک منتظر می‌ماندیم تا نوبتمان شود. از زمان تصمیم قطعی تا واریز وجه به حساب بانکی، سه ساعت فرصت داشتم.

❖ میان خروار کار روزانه گیر کرده بودم. آن روزها دبیر صفحه فرهنگ روزنامه بودم. باید مطالب صفحه را می‌خواندم و به ویراستاری می‌رساندم. صفحه‌ما، فرم یک بود. یعنی جزو اولین صفحاتی بود که باید به چاپخانه می‌رسید. همه کارها روی دور تند افتاده بود. مطالب صفحه را فرستادم و ویراستاری و رفتم بانک‌کنار دفتر روزنامه. دفترچه‌بانکی را روی پیشخوان متصدی بانک در نوبت گذاشتم و هرچند دقیقه با استرس سری می‌زدم تا از نوبت خارج نشود. نزدیک یک ساعت منتظر شدم تا نوبتم رسید. وجه نقد دریافتی را باید به بانکی می‌رساندم که شعبه

ثبت‌نام بود. در بانک ملت، ولوله جمعیت بود. بیشتر آدم‌های میان‌سال و مسن بودند که نای ایستادن و تحمل شلوغی را نداشتند. من ته صف بودم و از سامانه نوبت‌دهی بانک خبری نبود. دلم مثل سیروسرکه می‌جوشید. کارهای روزنامه‌مانده بود و همکاری نداشتم که کار را به او بسپارم. نمی‌خواستم به بهانه کارهای به‌زمین‌مانده برگردم. اما وقتی پای دعوت وسط باشد، خدا راهش را باز می‌کند.

صدایی کنار گوشم گفت: «برای ثبت‌نام برو پیش رئیس شعبه». خدماتی بانک بود. با تعجب نگاهش کردم. گفت: «آقای رئیس گفتند یکی یکی از همان نفر آخر صدا کن بیان...».

❖ از آن روزی که فیش ثبت‌نام را دستم دادند تا روزی که نوبتم شد، دل توی دلم نبود. فکر نمی‌کردم برای وصال و رسیدن به کسی یا چیزی آن قدر بی‌تاب شوم، حتی زیارت خانه خدا. از ماه بهمن تا زمانی که قرعه سفر به دیار حضرت دوست به نام من افتاد، تنها چهار ماه طول کشید. سرعت افتادن قرعه به نامم، دیگران را متعجب کرده بود؛ هرچند برای من چون عمری طولانی گذشت.

❖ من در اینکه هم‌سفر چه کسانی شوم، نیز خوش‌شانسی آوردم. کاروانی که با آن عازم حج شدم، کاروان خانواده شهدا



برای تغییر

۱۲۴ روزه بهشت وقتی که هنوز هوای مشهد

خیلی دلچسب است و فصل گردش در طبیعت شاندیز و طرقيه، عازم سفری یازده‌روزه شده بودم که دنیای مرا در عالم واقعیت و خیال تغییر داد. حدود چهار ساعت طول کشید تا از راه آسمان مشهد، میهمان مدینه شوم.

مثل همه مسافرت‌های هوایی، ترن و زمینی در مدت سفر خواب بودم. حدود ساعت ۴ عصر به فرودگاه مدینه رسیدیم و تا تحویل بار به مدیر و خدمه کاروان و خروج از فرودگاه، ساعتی طول کشید.

هتل محل اقامت کاروان ما «فندق الطیبه» بود؛ هتل نوسازی که یک خیابان بالاتر از مسجدالنبی قرار داشت و به راحتی می‌شد بدون نیاز به وسیله نقلیه برای زیارت بقیع و بارگاه پیامبر^ص تردد کرد. در بدو ورود، چهره‌های آشنایی با ظرف اسپند به استقبال آمدند. بعد از مراسم استقبال، مدیر کاروان در لابی هتل

بین هم‌سفران آمدوگفت
برای نماز مغرب و اولین
زیارت، عازم مسجدالنبی
می‌شویم.

بود. در مدت کوتاه آموزشی، با چهره برخی هم‌سفران آشنا شدم. صورت برخی آدم‌ها عجیب روی دل آدم نقش می‌بندد؛ مثل پیرزن و پیرمرد سفیدرویی که تحت هیچ شرایطی در کلاس‌ها از هم جدا نمی‌شدند، حتی وقتی روحانی کاروان می‌خواست جلسه را زانانه مردانه کند، نمی‌توانست حریف آن دو شود. حضور آن پیرزن و پیرمرد که عاشقانه به هم غمی زدند و از هم جدا نمی‌شدند، یکی از اتفاق‌های زیبای سفرم بود. آن‌ها تنها پسرشان را وقتی هفده‌ساله بود، در جنگ از دست داده بودند. دلم می‌خواست همه‌چیز به آن‌ها کمک کنم. حمل کیف دستی، کمک به آن دو برای سوار شدن به اتوبوس، کمک برای محرم شدن ننه و مراقب حضور آن دو بودن در وقت غذا. شد بهترین اتفاق سفرم. اسمشان را گذاشته بودم ننه و بابا و شدند همراه و بزرگ‌تر من در آن دو هفته طلایی. از اینکه به سبک نوه‌ها و فرزندان، آن‌ها را صدا می‌زدم، لذت می‌بردند. تقریباً در همه زیارت‌های دوره و مسجدالنبی همراهشان بودم. تنها از یک همراهی فرار کردم و آن هم باز اگر دلی ننه بود که می‌خواست برای شصت نفر سوغاتی بخرد، رابطه ننه و بابای هم‌سفر من، بسیار جذاب بود و همه مسافران از عشق خالصانه و بی‌وسنگی آن دو به وجد می‌آمدند. مقاومت بابا برای ماندن کنار همسرش حتی در زمان احرام، روحانی کاروان را گرفتار و کلافه کرده بود.



❖ گرمای صبح ۲۵ اردیبهشت مدینه برای من مانند تیرماه مشهد بود. اما شوق دیدار، وجود چندلایه پوشش و سیاهی چادر را از یاد می‌برد. نوبت دهی برای زیارت بسیار منظم بود. زائران قبلی که خارج شدند، چند دقیقه تا ساعت ۱۰ مانده بود و ما در ورودی روضه منوره نشسته بودیم تا اینکه اجازه ورود به داخل روضه را دادند. دیدار با ضریح رسول خدا^ص برای ما و زائران پس از ما هرگز میسر نشد. اطراف ضریح و مرقد پیامبر خاتم^ص کبابخانه‌ای قرار داشت و عملاً امکان دیدن مرقد و ضریح وجود نداشت. اجازه توقف و زیارت خواندن به کسی داده نمی‌شد. زیارت‌نامه را داخل قرآن گذاشته بودم و در حال راه رفتن قرائت می‌کردم؛ السلام علیک یا رسول...!❖

آسمان غلبه داشت؛ مانند ستاره‌هایی که در کویر به زمین رسیده‌اند و می‌شود آن‌ها را چید. مقابل قبه‌الخضرا توقف کردم؛ مثل زمانی که دلم به گنبد امام رضا^ع گره می‌خورد، همه وجودم به آن دلبر زیبارو گره خورده بود. صدای گریه‌های مشتاقانه زائران رسول خدا^ص بلند شده بود، اما من مات و میموت از عظمت نام «محمد، و بارگاه او بودم. اشک‌هایم روی صورتم می‌غلطید، بی‌آنکه صدایی از حنجره‌ام خارج شود. این همه قصه اولین دیدار من با فضایی است که زمانی بهترین عالم در آن زیسته بود.

❖ بعد از اقامه نماز جماعت، فرصتی دست داد تا اطراف مسجد را بگردم و با محیط آشنا شوم. زیارت داخل مسجد به فردا موکول شد. ساعت ۱۰ صبح نوبت زیارت بانوان زائر ایرانی، ترکیه‌ای و پاکستانی از مسجدالنبی بود. خارج از این زمان، فرصتی برای زیارت به ما نمی‌دادند.

می‌گویند فراق و خداحافظی، تلخ‌ترین اتفاق برای انسانی است که عاشق شده است. آدم‌هایی که من در مدینه دیدم، در مدت هفت روزی که میهمان شهر پیغمبر بودند، فارغ آمدند و عاشق رفتند. هیچ فردی نمی‌خواست شهر را ترک کند. خدمه هتل می‌گفتند این حال بیشتر زائران پیامبر^ص و مدفونان معصوم ما در بقیع است؛ کسی پای رفتن ندارد. زیارت وداع و دیدار آخر، به جان کندن می‌ماند، سخت‌تر از آنچه تصور کنید، اما راه رفتنی را باید رفت.

